

# سیر تحول مدیریت صادراتی به مدیریت وارداتی

## خلاصه مقاله

در دوره‌های از تاریخ معاصر، به ویژه در سالهای پس از جنگ جهانی دوم و تا اوایل دهه هفتاد میلادی قرن حاضر سیاست، قلب صنعتی جهان بر این اصل استوار بود که از جهان سومی ها مواد خام بستانند و به آنها کالای ساخته شده بفروشد. اجرای چنین روشی به ظهور دولتهای غول آسانی در جهان سوم منجر شد که هم اکنون مانع شکل گرفتن یک نظام جدید (و در عین حال اجتناب ناپذیر) در مبادلات جهانی است.

اینک جهان صنعتی می‌گوشد برای حفظ توانمندی خویش، و استقرار یک نظام نوین در مبادلات جهانی، بخش خصوصی را در کشورهای جهان سوم و روبه توسعه فعال و جایگزین دولتهای غول آسا و حجیم کند. شناخت مکانیسم عمل سرمایه‌داری بین‌المللی و سازمان‌هایی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در زمینه تحقیق بخشیدن به این پروسه برای کشور ما که می‌رود خود را از وابستگی به درآمدهای ارزی حاصل از صدور نفت برهاند، جنبه حیاتی و سرنوشت‌ساز دارد.

## نوشته محسن قانع بصیری

بحث در باب صادرات هم سهل است و هم مشکل، سهل از آن جهت که صادرات نقش روشن خود را در مجموعه نظام توسعه نشان می‌دهد. و همه کس می‌دانند که بدون صادرات توسعه‌های هم در کار نیست و مشکل از آن روی که نمی‌دانیم در مجموعه نظام فعلی اقتصادی سیاسی جامعه ما متولی توسعه صادرات چیست؟ دولت است و یا بخش خصوصی؟ و باز هم نمی‌دانیم که چگونه می‌توان یک جریان اقتصادی و سیاسی برای صادرات کشور فراهم کرد و عناصر و نیروهای انجام دهنده این جریان کیانند؟

آنچه که در آغاز بحث می‌توان به آن پرداخت این نکته مهم است که صادرات بخشی از یک سیستم مبادله یک کشور با یک کشور دیگر است و در مقابل آن واردات قرار دارد. تعریف سیستم مبادلاتی یک کشور می‌تواند تعیین‌کننده اساسی نقش صادرات در آن باشد. برای مثال مبادله میان ایران با جهان برای مدت‌های دراز، از حدود سالهای بعد از دهه سی شمسی قرن حاضر تا به حال بر مدار مبادله مواد خام با کالای ساخته شده دور زده است و این مبادله خود می‌تواند با شاخص‌های خاصی تعریف شود که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

آنچه که فعلاً برای ما بسیار مهم است، یافتن نقش عناصر و مقولات سه گانه اجتماعی یعنی اقتصاد، سیاست و فرهنگ در توسعه و یا رکود مبادلات و

۱- چرا از اواخر دهه هفتاد میلادی نقش مبادلات مواد خام با کالای ساخته شده در مجموع اقتصاد سیاسی جهان بیرنگ شد؟

۲- ایران و منطقه خاورمیانه نسبت به این تغییرات در چه موقعیتی قرار گرفتند؟

۳- تسهیلات فرهنگ اقتصاد و سیاست بر تعیین مبادلات مواد خام به مبادلات مولد کالائی در عرصه داخلی چگونه به سرانجام خواهد رسید؟

## پایان زندگی دولتهای غول آسا

جهان را از بعد از جنگ جهانی دوم تا دهه شصت قرن حاضر میلادی باید جهان تولد و توسعه دولتهای غول آسا و افول روابط سرمایه - کار میان جهان سوم با جهان صنعتی دانست. علت نیز روشن بود، رشد نهضت‌های ملی ثروت حاصل از فروش مواد خام را در ابعادی افسانه‌ای نصب دولت‌هایی کرد که هنوز روابط خود را با مردم و جریان کار - سرمایه درون آنها تنظیم نکرده بودند. به عبارت بهتر، فروش منابع خام توانست ثروتی را نصیب این دولت‌ها بکند که تا به حال حتی در خواب هم نمی‌دیدند، حاصل این شرایط بسیار طبیعی بود: به ناگهان دولت‌هایی که باید در آغاز حرکت خود به سوی مدرنیسم رابطه خود را با جریان کار - سرمایه تعیین می‌کردند، این جریان را به صورتی رقیب در مقابل خود دیدند و نه تنها امکان ظهور جریان قوی و کارآفرین سرمایه کار بخش خصوصی را ندادند، بلکه دست به تریب و تولد قشر متوسط شهری زدند که تا دندان به کمک‌های آنها وابسته بود. به عبارت دیگر ویژگی اغلب کشورهای جهان سوم در این فاصله وابستگی شدید تمامی نیروهای اجتماعی به دولت ثروتمندی بود که توان تنظیم بهره‌وری فعالیت‌های اقتصادی سیاسی خود را نداشت.

اگر بخواهیم فنا کتورهای مهم و تعیین‌کننده اقتصاد سیاسی مبادلاتی مواد خام با کالای ساخته شده صنعتی را در جهان ردیابی کنیم می‌توانیم سرفصل‌های زیر را معرفی کنیم:

۱- در فاصله میان جنگ جهانی دوم تا دهه هفتاد قرن حاضر میلادی، مبادلات میان جهان سوم با جهان صنعتی

بر حول مبادله مواد خام با کالای ساخته شده قرار گرفت و بدین ترتیب دولت‌ها که انحصار مواد خام را در جهان سوم بدست داشتند تبدیل به ثروت‌مندترین نهاد موجود در این کشورها شدند.

۲- این ثروت موجب غول‌آسانی و تولد نظام‌های بوروکراتیک با ضریب مصرف بالا و تولید بسیار کم گردید و تقریباً تمامی نهادهای مولد کار - سرمایه را وابسته به خود کرد. با این وابستگی، دولتها صاحب حقوق ویژه و حق‌وتو شدند، بخش خصوصی قدرت تحلیلی و عملی اقتصادی - سیاسی خود را از دست داد، بقولی کیفیت بدست و چمدان بدوش از آب درآمد، دولت‌ها متولی مدرنیسم از آب درآمدند، در نتیجه مدرنیسم که اساس روابط میان کار و سرمایه برای توسعه است در این کشورها ایزر ماند.

۳- رابطه طبیعی دولتهای جهان سوم با مردم آنها که باید بر اساس مبادله امنیت - مالیات صورت گیرد، به دلیل وابستگی مردم از طریق سوسپید به این دولتها فروریخت و در نتیجه نقش طبیعی هر کدام در جریان توسعه بیرنگ شد. جالب آنست که روشنفکران برآمده از این قشر شبه‌مدرن وابسته به سوسپید نیز، با رشد جریان به ظاهر چپ که از سرمایه‌داری دولت حمایت می‌کرد و تأثیرپذیری از آن در جهت خواست این دولت‌ها، خواسته و ناخواسته عمل می‌کردند و لذا دولتی کردن تبدیل به یک خواسته سیاسی نیز گردید، در حالی که در مقابل چشمان همگی سرمایه و کار به صورت ضد ارزش در می‌آمد و نیروهای کارآفرین برجسب‌های استعمارگر می‌گرفتند، دولت‌هایی به دنیا آمدند که بیشترین حجم از ثروت حاصل از کوشش اجتماعی و فروش مواد خام را به بدترین وجهی از بین می‌بردند.

۴- و سرانجام مدیریت مستقل سرمایه با قدرت ضعیف اقتصاد سیاسی برای بقای خود به ناچار به تاریک‌ترین بخش‌های بازار پنهانده شد در حالیکه نوعی مدیریت با دید صرفاً مادی و اقتصادی و بی‌اهمیت نسبت به آینده کشور و نقش خود در آن تربیت گردید که بشدت غرب‌زده و تهی مغز بود. ویژگی و مشخصه این مدیریت، زد و بند

مافیائی محدود با کادرهای بوروکراتیک برای بدست آوردن بخشی از غنایم نفتی و دیگر مواد خام صادراتی بود، و نه تمرکز نیروی خود در جهت رشد و توسعه سیستم‌های کار - سرمایه. بخصوص این مدیریت تمامی مساعی خود را برای خرید و واردات بکار می‌برد و نه برای توسعه صادرات، بخصوص در کشورهایی که میان نرخ آزاد و رسمی ارز تفاوت بسیار بود، این جریان یعنی خرید بیش از اندازه و حرص برای آن بشدت خود را نشان می‌داد. کافی بود رابطه اصلی با نیروی تقسیم‌کننده ارز برقرار شود و ثروت بدون هیچ زحمتی بدست آید.

۵- بتدریج با تحمیل مدیریت وارداتی بجای مدیریت صادراتی، فرهنگ مدیریت نظامها نیز از فرهنگی صبور و با پشتوانه دانش در صادرات به فرهنگی غرزن و متوقع و زدوبند طلب تبدیل شد. بنابراین مبانی معنوی مدیریت دولتی و خصوصی کشور با هژمونی نظام مبادلاتی مواد خام با کالای ساخته شده در هم ریخت و تمامی روابط در حول محور مادیات تنظیم شد.

اگر بخواهیم تمامی این نکات را در یک جمله خلاصه کنیم، می‌توانیم بگوئیم که تحمیل نظام مبادلاتی مواد خام با کالای ساخته شده به اقتصاد جوان ما موجب غول‌آسانی دولت‌ها، در ابهام قرار گرفتن توسعه و مدرنیته، از بین رفتن استقلال اقتصادی - سیاسی سیستم کار - سرمایه و ارزش اجتماعی آن و فروپاشی رابطه فعال با بازارهای جهانی گردید. اما مهم‌ترین اثر این مجموعه آن بود که بر روی روابط مبادلاتی سالم صادراتی کشور اثرات تخریبی بسیار گذاشت. با تبدیل شدن دولت به بزرگترین سرمایه‌گذار در کشور از نقش بخش خصوصی فعال برای صادرات بشدت کاسته شد و بدین ترتیب نیروی سیاسی از مجموعه عواملی که باید در خدمت توسعه صادرات قرار گیرند خارج شد.

### جریان شتاب‌آلود اخذ وام

اما ماجرا تا این حد هم نوسید کننده نبود؟

یک اصل مهم اقتصادی در مبادلات به ما می‌گوید: هیچ تاجر به دنبال مشتری فقیر نمی‌گردد و وقت خود را در این راه تلف نمی‌کند. اگر جریان مبادلاتی مواد خام - کالای ساخته شده اساس روابط میان جهان سؤم و جهان

صنعتی شد بدین علت بود که این جریان می‌توانست موجب ثروت‌مند شدن این کشورها بشود، هر چند که این ثروت به بهای سرکوب نیروها و سیستم‌های کارآفرین در این کشورها تمام می‌شد.

با شتاب‌گیری جریان پژوهش و توسعه و افزایش کاربرد دانش در تکنولوژی اتوماسیونی بتدریج از ارزش مواد خام در هزینه‌های تولیدی کالای ساخته شده به نفع کاربرد بیشتر دانش و تکنولوژی کاسته شد، با این جریان بود که بتدریج دولت‌های ثروت‌مندی که دچار جاه‌طلبی افراطی در برنامه‌ریزی شده بودند با کمبود منابع مالی روبرو شدند و شروع به اخذ وام کردند، در حالی که سهم عظیمی از ثروت خود را صرف خرید کالاهای غیر سرمایه‌ای و از جمله تسلیحات می‌کردند. جریان اخذ

حلی برای این معضل برآمدند، آنان برای این مهم باید شرایط زیر را ارزیابی می‌کردند:

۱- اگر مواد خام دیگر نمی‌توانند پشتوانه‌ای مطمئن برای بازپرداخت وام‌ها و امتداد جریان تجارت جهانی باشند، پس باید زمینه ثروت جدیدی در کشورهای جهان سؤم به وجود آید. همانطوریکه گفته شد هیچ تاجری به دنبال مشتری فقیر نمی‌رود. پس باید زمینه‌های تولید ثروت بسرعت در کشورهای جهان سؤم فراهم گردد. این کشورها با رشد شدید جمعیت، بحران بدهی و فروپاشی ساختار سرمایه - کار دیگر نمی‌توانند با تحمیل مبادلات مواد خام - کالای ساخته شده دوام پایدار بیآورند. آنان دیگر نان برای خوردن نداشتند چه بوسه به آینه بتوانند باز هم



انبارهای خود را با تسلیحات و کالاهای بنجل پوکند.

۲- برای آنکه این تبدیل صورت گیرد، هیچ چاره‌ای نبود مگر آنکه نوع مبادله مواد خام با کالای ساخته شده، تبدیل به مبادله کالا با کالا و کالای با تکنولوژی شود. برای این مهم باید امکانات تجمع سرمایه کار، در بخش‌های پر انگیزه و نه دولتی فراهم آید.

۳- اما با توجه به غول‌آسا شدن دولت‌ها و مقاومت کادرهای دولتی، هیچ چاره‌ای نیست مگر آنکه، نوعی فرآیند خصوصی سازی برای نیرو گرفتن سیستم‌های کارآفرین کار -

سرمایه به وجود آید. به عبارت دیگر برخلاف دوره قبل این بار باید نقش سیاسی - اقتصادی بخش‌های مولد برجسته گردد.

۴- با این حال این مجموعه اگر هم به وجود بیاید با دو مشکل مهم روبروست، یکی ضعف در سرمایه و تکنولوژی و سرعت بطئی رشد و دیگر ضعف شدید در رقابت در بازارهای جهانی برای عرضه محصولات خود. هر دو ضعف باید از طریق نوعی روند سرمایه گذاری مشترک حل می‌شد. بدین معنی که میان بخش خصوصی تازه بدینا آمده کشور جهان سؤمی و بخش خصوصی صنعتی قوی کشور صنعتی به نوعی از طریق انتقال سرمایه و تکنولوژی، اشتراک مساعی به وجود آید. پر واضح است که بخش خصوصی کشورهای جهان سؤم بخصوص نوزادهای صنعتی آن بدون کمک‌گیری از این سرمایه‌های قوی صنعتی توان رقابت جهانی و حتی داخلی را نخواهند داشت.

۵- و سرانجام باید برای این مهم، رابطه قطع شده سرمایه‌های مالی جهانی با سرمایه‌های صنعتی در عرصه جهان سوم دوباره برقرار شود. می‌دانیم این رابطه بخصوص از بعد از جنگ جهانی دوم قطع شد و بالعکس روابط بسیار حسنه‌ای میان سرمایه‌های مالی و سرمایه‌های تسلیحاتی و مواد خامی برقرار گردید. حاصل این رابطه همان بحران بدهی کشورهای جهان سوم بود که به مرز بسیار خطرناکی رسیده بود و هم اکنون نیز رسیده است. علت نیز روشن است؛ تراست‌های تسلیحاتی و مواد خامی، تنها می‌توانستند به پشتوانه فروش مواد خام در کشورهای جهان سؤم قدرت گیرند، آنان بخش عظیمی از سرمایه‌های این کشورها را به سوی مصرف کالاهای مصرفی، میانی و تسلیحاتی کشانندند و امکان توسعه نیروهای کار - سرمایه را ندادند. در مقابل سرمایه‌های صنعتی این چنین نیستند، آنها دارای دو ویژگی مهم بودند و هستند و بهمین دلیل نیز از بعد از دهه هفتاد مورد توجه بانکهای بزرگ دنیا قرار گرفتند. این دو ویژگی عبارت بود از:

الف - سرمایه‌های صنعتی جهانی می‌توانستند به پشتوانه پژوهش و توسعه دائم‌بر نوآوریها افزون و یک جریان بازخورد مثبت را به اقتصاد تحمیل کنند، این جریان می‌توانست تمام یا بخشی از صنایع پایین دستی بخش پژوهش را به

# مکانیسم بازگشت ثروت‌های غارت شده جهان سوّم

کشورهای جهان سوم برای مبادله جدید انتقال دهد، و رابطه کالانی را میان ایندو کشور برقرار سازد.

ب - آنان دارای یک بازار جهانی قوی بودند و بهمین دلیل اگر می‌توانستند با بخش خصوصی کشورهای جهان سوّم سرمایه‌گذاری مشترک کنند قادر هم بودند برای کالای آنها بازار نیز تهیه کنند. بنابراین شرط اصلی آن بود که امکانات لازم برای وحدت این سرمایه‌ها با سرمایه‌های جوان کشورهای جهان سوّم فراهم شود.

ج - ارزش دیگر سرمایه‌های صنعتی آن بود که امکان وسیع انتقال تکنولوژی را که ضعف کشورهای جهان سوّم بود فراهم کرده و بدین ترتیب می‌توانستند نوعی جریان زایش ثروت در این کشورها را به انجام برسانند.

## پایان عصر دیکتاتورها

حال دیگر وضع مشخص بود. سرمایه‌های مالی باید وحدت جدیدی را با سرمایه‌های صنعتی اعلام می‌کردند و وحدت قبلی نیز باید فرو ریخته می‌شد. اگر تا دیروز این سرمایه‌ها براحته به فلان دیکتاتور در جهان سوّم وام می‌دادند تا برای خود ویلانی در فلان جای عالم بخرد، امروز ناچار بودند برای هر یک سنت از وامی که می‌دادند حساب بازکنند، این ارقام اگر بازنمی‌گشت جهان به سوی بحران غیرقابل کنترلی کشانده می‌شد، دیگر دیکتاتورها برای این مهم مناسب نبودند، آنان تنها بلد بودند که خرج کنند، و در طی این مدت نیروی زایش ثروت را و صادرکننده را سرکوب کرده بودند. عصر دیکتاتورها می‌رفت که به پایان برسد. وجود آنها خرج بسیار بیشتری از درآمدشان داشت. اکنون باید نیروی ثروت‌زا در این کشورها شکل می‌گرفت.

پس باید برای این مهم سرمایه‌های مالی دست خود را به سوی سرمایه‌های صنعتی دراز می‌کردند. برای اولین بار در تاریخ شرایطی فراهم می‌گردید تا در کشورهای جهان سوّم نیز نیروی سرمایه ملی بتواند نقشی مستقل در سیاست بازی کند، نقشی که اگر بازی نمی‌کرد و یا تکند بحران بدهی و مبادلاتی جهان نیز حل نشده و نخواهد شد.

بی‌مناسبت نیست که امروزه درخواست اخذ هر وامی بدون تجزیه تحلیل چگونگی اشتراک و تنظیم رابطه با سرمایه‌های صنعتی غیرممکن شده است. جریان تبدیل سیاست مبادلاتی جهان راحتی می‌تواند با مقایسه‌ای میان تولید ناخالص کل جهان و کل تجارت جهانی در فاصله سالهای دهه هفتاد تا دهه نود نشان داد. متوسط رشد تولید ناخالص ملی جهان در هر سال در حدود ۱۵ تا ۱۶ درصد بوده است. برآستی این اختلاف محصول چه نوع فعالیتی است. سهولت می‌توان نتیجه گرفت که این اختلاف به دلیل انتقال سرمایه و تکنولوژی از کشورهای صنعتی به کشورهای جهان سوّم به وجود آمده است. شتاب سرمایه‌گذاری محصول طبیعی منطق جدید ایجاد ثروت در جهان سوّم است. بدین ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که تبدیل مبادلات کهنه به مبادلات کالانی و تکنولوژی بسیار جدی است.

هم اکنون بنظر می‌رسد که بخشی از آن ثروت‌های غارت شده حاصل از فروش مواد خام جهان سوم باید به صورت سرمایه و تکنولوژی برای تحول لازم در مبادلات و قدرت‌گیری صادراتی به این کشورها بازگردانده شود. این نکته بسیار مهمی است که باید هم بخش خصوصی ما و هم دولت مابدرستی از آن سردر بیاورند. بنابراین در بهترین شرایط باید بر روی گسترش سرمایه‌گذاریهای مشترک برای توسعه صادرات تأکید کرد. چراکه این شرایط امکان حضور در صحنه جهانی و توسعه بازاری را فراهم می‌سازند. ضمن آنکه موجب توسعه تکنولوژی داخلی نیز می‌گردند.

حال می‌توانید با توجه به این تحلیل و تحول در نقش‌هایی که سرمایه‌های مختلف جهان پیدا کرده‌اند، چگونگی حرکت توسعه و صادرات را مورد ارزیابی قرار دهید. این حرکت مطمئناً شامل برنامه‌های خصوصی سازی، رقابت آزاد، سرمایه‌گذاریهای مشترک و

فرونی ارتباط بخش سیاسی با بخش خصوصی می‌باشد که باید به عنوان موارد اساسی استراتژی توسعه در نظر گرفته شود. و سرانجام باید بر این مهم نیز تأکید کنیم که آینده کشورهای جهان سوم، با نقش‌گذاری بیشتر آنان در بازار جهانی تعریف می‌شود. امروزه جالب‌ترین نکته‌ای که در راستای این تحول می‌تواند بهترین نشانه باشد، تغییراتی است که سازمان‌های بین‌المللی در سیاست‌های خود به وجود آورده‌اند. برای مثال سازمان‌هایی چون صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و یا حتی گات که در گذشته به پدیده توسعه تنها از دیدگاه اقتصادی می‌نگریسته‌اند، اکنون بدلائل همان بحران جهانی که متذکر شدیم شدت نسبت به تحولات سیاسی نیز از خود حساسیت بروز می‌دهند. این سازمان‌ها بخصوص در دهه‌های اولیه بعد از جنگ جهانی از سیاست‌های متمرکز و توسعه توسط دولت‌ها و بطور کلی از سرمایه‌داری دولتی دفاع کرده و نقش مدرنیسم را در کشورهای جهان سوم توسط قشر متوسط مصرفی ارزیابی می‌کردند، اما اکنون ۱۸۰ درجه تغییر نظر داده‌اند. البته لازم به تذکر نیست که آنها نیز بسبب بحران مبادلاتی در جهان ناچار شده‌اند که بر روی نظرات خود تجدید نظر کنند. بهر تقدیر همانطوریکه گفتیم هیچ تاجری از مشتری فقیر استقبال نمی‌کند.

## سیاست در خدمت مصرف یا در خدمت تولید؟

شاید مهم‌ترین سئوالی که از زمان ورود مدرنیته به کشور ما پیش روی صاحب‌نظران قرار داشته، آن بوده که چگونه باید میان قلمرو سنت‌های اجتماعی و مدرنیسم ارتباط برقرار کرد؟ بطوریکه نظام‌های کهنه به نظام‌های نوین تبدیل شوند و بتدریج شاخص‌های اصلی توسعه ظهور کنند. اما متأسفانه هرگز به این سئوال بدرستی جواب داده نشد، بدین ترتیب که مدرنیسم پیش از آنکه در رشد کارآفرینان و توسعه نظام‌های مولد تعریف شود، از طریق مصرف و رشد بوروکراسی تعریف شد.

و بهمین دلیل نیز از مدرنیسم چیزی جز شیخ آن بدست نیامد و مفاهیمی چون غسرب‌زدگی و غسرب‌ستیزی از آن برخاست، بطوریکه با ظهور چنین رادیکالیسمی اندیشمندان واقعی جامعه اجازه تحلیل نسبی را نیافتند و همه بدام

جریانی افتادیم که اکنون بحران حاصل از آن گریبان ما را گرفته است. جریان ظهور مدرنیسم در ایران بخصوص از بعد از سالهای ۳۲ و شکست نهضت ملی شتاب حیرت‌باری گرفت، شاخص‌های اصلی این شتاب چنین بود:

۱- دولت غول‌آسا شد و خود شروع به ایجاد نهادهای مدرن کرد، بهمین دلیل نیز مدرنیسم ویژه‌ای در ایران به وجود آمد که باید آن را مدرنیسم دولتی نام گذارد. بهمین دلیل نیز مردم از این مظاهر مدرن بیزار بودند و آن را بواقع ابزارهای قدرت دولتی تصور می‌کردند.

۲- مقابله دولت با نهادهای مستقل کارآفرین و کار - سرمایه منجر به آن شد که دولت قشر متوسط خاص شبه مدرن شهری را به وجود آورد که تا دندان وابسته به دولت بود، سوبسید می‌گرفت و مصرف می‌کرد. بدین ترتیب رشد جریان مصرف در ایران نه از طریق فرآیند ارزیابی برتری‌های نسبی و سرمایه‌گذاری تولیدی و متناسب میان تولید و مصرف، بل از طریق نفت انجام شد. بطوریکه هر چه تعادل میان تولید و مصرف جامعه شهری بهم می‌خورد، کار و سرمایه از یکدیگر جدا شده و ضد ارزش قلمداد می‌شد. کار نکردن افتخار و کار کردن حماقت تعریف می‌شد.

۳- با رشد جریان مصرف، بتدریج توسعه را با سیاست جایگزینی واردات که سیاست تحمیلی تمرکزگرایی نهادهای بین‌المللی نظیر بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بود، جانشی کردند. نتیجه جهت‌گیری کنترل شده سرمایه‌گذاری بر روی صنایعی بود که کالایش قبلاً از طریق فروش دلار نفتی زمینه مصرف پیدا کرده بود. بدین ترتیب صنایعی به وجود آمدند که اصولاً قریب‌بانی با برتری‌های نسبی منطقه‌ای و جهانی برای رقابت نداشتند بلکه تنها زمینه مصرف و واردات را متنوع کردند. اگر زمانی تنها یک بیخچال می‌آمد حال مجموعه‌های از مواد اولیه آن وارد می‌شد و مونتاژ می‌گردید. پس توسعه صنعتی نیز نه برای برتری‌های نسبی صادراتی بلکه برای سیراب کردن بازار وابسته به سوبسید فرموله شد.

۴- نتیجه چنین برنامه‌ای معلوم بود، مشتری صنعت نه بازار فعال جهانی و منطقه‌ای بود، چراکه قدرت رقابت با آن را نداشت، و نه نیروی مولد داخلی نظیر بخش کشاورزی (که به دلیل سوبسید شهری و دامینیگ آنان شدت فقیر

# پایان عصر اتکای جهان سوم به صادرات مواد خام

می‌شد، این مشتری همان قشر شبه مدرن وابسته به سوئیس شهری بود. بدین ترتیب صنایع به وجود آمده از درون مواد اولیه و بازار مصرف خود وابسته به نفت شدند و نفت هم که در دست دولت بود، پس این صنایع پیش از آنکه کنترل کننده بخش سیاست برای توسعه خود و کشور شوند خود تحت کنترل نظامی بوروکراتیک قرار گرفتند که بتدریج روابط باز و مبتنی بر قانون و پرنسپ‌های تولیدی را به روابط بسته و مبتنی بر فرآیندهای زیرمیزی تبدیل می‌کرد.

## شیشه عمر صنعت در دست سیاست و دولت

ملاحظه می‌کنید که در چنین شرایطی نه تنها صنایعی با برتری نسبی منطقه‌ای و جهانی شکل نگرفت، بلکه تمامی روابط مبتنی بر تأثیر متقابل مالیات - امنیت میان بخش خصوصی صنعتی و دولت برهم ریخت. بسیار طبیعی این که در چنین شرایطی این صنعت تمامی شیشه عمر خود را بدست بخش سیاست و دولت داده و ناچار است هر چه او بگوید انجام دهد. یکی از اثرات چنین صنعتی به وجود آمدن روابط بسته‌ای بود که اجازه نمی‌داد این بخش نقشی مستقل و قوی در بازار جهانی بازی کند. نگاه کنید به اینکه از فاصله سالهای ۴۱ تا امروز حتی یک کارآفرین قوی صنعتی تأثیرگذار در بخش دیپلماسی کشور نبوده است. و شاید هم اصولاً این دیپلماسی با بازخوردهای بخش صنعت و صادرات متاعهای آن تنظیم نمی‌شود. در جهت دیگر قضیه باید توجهی هم به اثرات چنین اقتصادی بر روی فرهنگ سرمایه کار بکنیم. در حقیقت شرایط فوق‌الذکر بتدریج شخصیت سیاسی - اقتصادی سرمایه‌های مدرن را از آنها گرفت و آنها

را تبدیل به سوداگرانی کرد که می‌خواهند سریعاً جیب خود را پرکنند و باصطلاح دیر بیایند و زود بروند. مشکل بزرگ سرمایه صنعتی - تجاری کشور ما به دلیل همین فقدان دیدگاههای سیاسی و بخصوص نبود افق‌های امنیت دراز مدت در نظام کار و سرمایه وی است. بدین معنی که این بخش بنابه تجربه‌ای که به دلیل شرایط غول‌آسایی دولت کسب کرده بود، اصولاً تمایلی به حرکت در افق سیاسی و حساسیت داشتن به آن از خود بروز نمی‌داد.

این بخش از سرمایه‌های مهم صنعتی ما هنوز بدرستی نمی‌داند آنگاه که سرمایه از ظرفیتی بیشتر شود دیگر نمی‌تواند تنها اقتصادی باشد بلکه سرمایه خصلتی اقتصادی سیاسی بخود می‌گیرد. و اگر چنین نشود سرعت امنیت محیطی خود را از دست می‌دهد. شاید یکی از دلایل مهم افت صادرات در کشور ما همین نکته مهم باشد. صادرات پدید آمده‌ایست که بطور مستقیم با سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی پیوند می‌خورد بنابراین گزینش سرمایه‌ای که می‌خواهد به بخش صادرات وارد شود، نتواند بر بخش سیاست تأثیرگذار باشد، در صادرات نیز موفق نخواهد بود.

اگر نگاهی به آن دسته از کشورهایی که در زمینه صادرات محصولات صنعتی خود موفق بوده‌اند بیاندازید، در می‌یابید که نیروی صادرکننده آنها دارای قدرت تحلیلی سیاسی و فرهنگی فرمانطقه‌ای خود است و می‌تواند بر روی بخش دیپلماسی کشور خود تأثیرگذار باشد و بعنوان یک بازخورد آن را کنترل می‌کند.

در کشور ما شاید برای اولین بار از بعد از انقلاب مشروطه شرایط لازم برای تأثیرگذاری این دو بخش و ایجاد رابطه‌ای بر اساس امنیت - مالیات میان دولت و مردم می‌رود که مهیا شود. علت آن نیز روشن است، دولت دیگر نمی‌تواند منابع ثروت خود را از فروش نفت بدست آورد و به آن اتکاء کند، دولت ناچار است سهم نیروهای اجتماعی مولد و صادر کننده را در سیاست بیشتر کند و این خود نقطه‌امیدی است برای تصحیح نظام دیپلماسی ما برای توسعه‌ای پایدار.

فرهنگ مولد و نقش آن بر صادرات نکته مهم آخر تأثیر فرهنگ جامعه

بر صادرات است. گفتیم جریان رشد اقتصاد مبادلاتی مواد خام با کالاهای یک نتیجه بد فرهنگی داشت و آن تفرق ارزشی و سیاسی اقتصادی کار - سرمایه بود. اگر نتوانیم ارزش لازم را در مجموعه نظام سرمایه کار در مجموعه فرهنگ جامعه به وجود آوریم، بطریق اولی نخواهیم توانست به توسعه قلمروهای مولد جامعه و در نتیجه توسعه صادرات بپردازیم.

چه هنرمند، چه روشنفکر، چه دولت و چه بخش خصوصی همگی باید رسالت اصلی خود را در بازبینی ارزشی مجموعه کار - سرمایه جستجو کنند.

البته معلوم است امری که در طول یک نسل به صورت ضد ارزش درآمده یک شبه تبدیل به ارزش نخواهد شد و کوشش‌ها برای این مهم به صورتی طبیعی با ناکامی‌های اولیه روبرو خواهد شد. اما نباید نومید شد، چرا که نیاز جامعه خود هدایت‌گر خوبی برای تنظیم این مهم خواهد بود.

اهمیت توجه به فرهنگ برای نظام صادراتی ما از آن روست که می‌تواند ارزش تمرکز سرمایه‌های مولد را برای فزونی کمی و کیفی جامعه به صورت یک مسئولیت اجتماعی درآورد، بشرطی که مدیریت کلان جامعه تصویری روشن از این آینده در دست داشته باشد. امروزه متجاوز از ۶۰۰ میلیارد تومان در سال سوئیس مصرفی اقلام مواد غذایی در جامعه مصرف می‌شود. به همین ترتیب رقمی بالای ۱۰۰۰ میلیارد دلار سوئیس بخش انرژی است. تنظیم چنین سرمایه‌ای برای حرکت درست مجموعه سیستم سرمایه کار می‌تواند بیش از این فرآیند توزیعی ثروت داخلی و امکان صادرات را فراهم کند. اما بواقع چه کسی باید چنین تبدیلاتی را تنظیم کرده و جهت‌دهی کند.

تقریباً تمامی نظام‌های بوروکراتیک ما در بخش‌های مختلف از زمانی که تأسیس شده‌اند تا به حال مورد بازبینی قرار نگرفته‌اند. وزارت دارائی، همان وزارت دارائی است که دکتر میلسو آن را تشکیل داد و به همین ترتیب بانکهای ما و بقیه نهادهای ما از زمان تأسیس خود تا به حال تغییری اساسی نکرده‌اند، بی‌شک این نهادها نهادهایی مطمئن برای صادرات و توسعه نظام‌های مولد نیستند. اگر نتوانیم افق‌های ارزشی و فرهنگی کار

را در این دستگاهها بدیم؟ نه تنها آنها در خدمت صادرات و ایجاد ثروت قرار نخواهند گرفت، بلکه تبدیل به ترمزهای خطرناک این حرکت خواهند شد. ما همیشه یادگرفته‌ایم که برای کنترل کردن هر نهاد پیش از تصحیح تئوری، تشکیلات و مدیریت آن نهادی دیگر به وجود آوریم و بدین ترتیب هزینه دیگری را به جامعه تحمیل کنیم. تمامی این نوع از نگرش‌ها مربوط به زمانی بود که به دلیل فروش نفت بسیار ثروتمند بودیم. حال ناچاریم برای تصحیح نظام‌های بوروکراتیک جامعه خود از طریق تفکر و نقد قابل اجرای صحیح عمل کنیم. صادرات بدون تصحیح نظام‌های بوروکراتیک و خدماتی دولتی جامعه هیچ‌گاه پان خواهد گرفت.

و در نهایت توسعه صادرات پدید آمده‌ایست که مستقیماً به تصحیح رابطه دولت با مردم از طریق تنظیم مجدد آن بر اساس مبادله طبیعی امنیت با مالیات باز می‌گردد. برای این مهم باید موقیت جامعه خود را در یک دوران انتقالی فرض کنیم، دورانی که در آن باید

- برای سوئیس فکری کنیم و منابع مالی بلندمدت توسط آن را به سوی بخش سرمایه کار هدایت کنیم.

- برای نظم و نسق دستگاههای بوروکراتیک جامعه نه از طریق کنترل‌های بوروکراتیک مضاعف بلکه از طریق تنظیم رابطه آن با بخش خصوصی از طریق تبادل مالیات - امنیت فکری کنیم.

- نظام صنعتی بر اساس مصرف‌زدگی داخلی را تبدیل به نظامی با برتری‌های نسبی منطقه‌ای و جهانی کنیم.

- بخش خصوصی را بگوئیم آزادی و اثرگذاری هدیه گرفتنی نیست، بلکه اخذ کردنی است، ورود به قلمرو تأثیرگذاری بر سیاست هنگامی برایش میسر خواهد بود که بتواند به نقش مسئولیت‌پذیری در حوزه فعالیت اجتماعی خود بیشتر بها دهد.

- و سرانجام و مهم‌تر از همه فرهنگ جامعه را از فرهنگ ضد ارزش کار - سرمایه به فرهنگ ارزش کار سرمایه تبدیل کنیم تا روابط بسته به روابط باز تبدیل شود و نقش و تأثیر هر فرد و هر گروه در جامعه روشن شود.

بدون این مهمات توانائی صادرات آرزوی دست نیافتنی خواهد ماند.

